

حکیمی در زیر بال شب^۱

(زندگی و آثار حکیم احسانی)

علی آقانوری*

چکیده

پرداختن به زندگی حکیمان و عالمان بزرگ که خود مشعل و دژی برای اسلام و مسلمانان هستند از اهم امور است. به ویژه عالمانی که گرد و غبار زمان نام و نشان آنها را از خاطره‌ها پاک کرده و جامعه علمی مسلمانان از زندگی سراسر درس و آثار علمی گران‌بهای آنان بی‌اطلاع هستند. این مقاله به معرفی یکی از حکیمان و متکلمان مسلمان که فقط نامی از او در خاطره‌ها مانده، پرداخته شده و امید است این مختصر فتح بایی بشود که همه اهل قلم از این مرد بزرگ غفلت نفرمایند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. از آنجایی که روزگار سایه بر زندگی این مرد انداخته گویی که در زیر بال شب به چشم نمی‌آید و تاریکی مانع از شناخت وی شده است.

* علی آقانوری (۱۳۳۹ -) دانش‌آموخته حوزه و دانشگاه است. از ایشان تاکنون علاوه بر چندین جلد کتاب مقالات علمی و تحقیقی در جراید کشور چاپ و منتشر شده است. وی هم‌اکنون عضو هیأت علمی مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب است.

زاد المسافرين في أصول الدين، للعارف الحكيم والمتكلم
الفقيه، ابن أبي جمهور الأحسائي، تحقيق: احمد الكناني،
مؤسسة أم القرى لإحياء التراث، بيروت ١٤١٤ ق.

شبهه جزیره عربستان سرزمینی است در منتهی الیه جنوب غربی آسیا به شکل مربع مستطیل با ضلع‌های نامتساوی که قسمت بزرگی از قاره آسیا را در بر گرفته است.

پیش از اسلام ساکنان این سرزمین به دو دسته تقسیم می‌شده‌اند: عرب عاربه یا عرب خالص و عرب مستعرب یا عرب ناخالص، که هر دو دسته از آداب و فرهنگ انسان‌زیستی فاصله داشته‌اند. جغرافی‌دانان این سرزمین را گاهی بر اساس عوارض جغرافیایی و گاهی بر اساس شرایط اقلیمی به پنج منطقه تقسیم کرده‌اند: تهامه، حجاز، نجد، یمن و عروض، که امروزه هر کدام از این سرزمین‌ها چندین کشور کوچک و بزرگ عربی را تشکیل می‌دهند. کشور یمن یکی از کشورهای عربی است که در این شبه جزیره قرار دارد.

أحساء یکی از شهرهای یمن است که بنیاد اولیه آن را به ابوطاهر حسن بن ابی سعید جنبابی قرمطی نسبت می‌دهند.^۱ عالمان بزرگی از این سرزمین برخاسته‌اند از جمله آنها شیخ احمد احسائی رهبر فرقه‌ای موسوم به شیخیه و ابن ابی جمهور احسائی، یکی از بزرگ‌ترین حکما و متکلمان شیعه امامیه، که نظیر او در قوم عرب کمتر دیده شده است.

ابن ابی جمهور احسائی^۲، فقیه، محدث و صوفی مشرب شیعی امامی است. تاریخ ولادت این متکلم حکیم به درستی معلوم نیست.

الشیبی با استناد به مجلس مناظره احسائی با متکلم سنی، تولد او را به طور قطع ۸۳۸ ق. دانسته است. آنچه از منابع معتبر موجود برمی‌آید که ابن ابی جمهور در نیمه اول قرن نهم در شهر لخص یا احسای بحرین در خانواده‌ای از اهل علم و تقوا به دنیا آمده است.^۳ پدرش شیخ زین‌الدین علی وجدش ابراهیم از علمای بزرگ به شمار می‌رفتند. وی ابتدائاً در فضایی احساء علوم متداول را

۱. نک: یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۹۷، ذیل مدخل «الأحساء» ولغت‌نامه علی‌اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۱۱۰۵.

۲. نام کامل وی، أبو جعفر محمد بن زین‌الدین ابی الحسن علی بن حسام‌الدین ابراهیم بن حسن بن ابراهیم بن ابی جمهور الشیبانی الأحسائی یا لخصاوی (زنده در ۹۰۴ ق.) است.

۳. صاحب ریاض العلماء، احسائی را در تاریخ ۹۹۷ ق. زنده دانسته که به طور قطع اشتباه است. نک: همان، ج ۱، ص ۶۴.

فراگرفت و از محضر پدر خود بهره‌ها برد. آن‌گاه به عراق سفر کرد و در نجف به حلقه شاگردان شیخ شرف‌الدین حسن بن عبدالکریم فتال پیوست^۱ و از او اجازه روایت گرفت. سپس از طریق شام عازم زیارت خانه خدا شد. پس از این سفر به احساء بازگشت و چندی بعد به قصد زیارت عتبات رهسپار عراق شد و از آنجا برای زیارت مشهد عازم سرزمین توس گردید. در این سفر رساله زاد المسافرین فی اصول الدین (رساله حاضر) را تألیف کرد که بعدها به درخواست سید محسن بن محمد رضوی قمی - از بزرگان و معاریف مشهد - شرحی به نام کشف البراهین بر آن نوشت. ابن ابی‌جمهور بقیه عمر خود را در خراسان گذرانید و همواره میان توس و شهرهای دیگر در سیر و سفر بود. در توس علاوه بر تدریس و تألیف با علمای اهل سنت درباره مذهب تشیع و خلافت امام علی مناظراتی داشته است. مهم‌ترین این مناظرات، مناظره با فاضل هروی^۲ است که در ۸۷۸ ق. انجام گرفته است.^۳

مرحوم شیخ عباس قمی در الکنی و الألقاب، سید محسن رضوی قمی، شیخ شرف‌الدین محمود طالقانی و شیخ شمس‌الدین محمد بن صالح غروی حلی را از جمله شاگردان احسائی دانسته که از وی اجازه روایت^۴ گرفته‌اند.

وی در واقع عالمی تقریبی در زمان خود بوده و همواره به احادیث اهل سنت و جماعت استناد

۱. علاوه بر پدرش، دیگر اساتید وی عبارتند از: سید شمس‌الدین محمد بن کمال‌الدین موسی موسوی حسینی احسائی، شیخ علی بن هلال جزایری، و مشایخ او در روایت علاوه بر اساتید مذکور عبارتند از: شیخ حرز‌الدین الأوائلی بحرانی؛ سید شمس‌الدین محمد موسوی و شیخ عبدالله بن فتح‌الله واعظ قمی کاشانی. نک: ابن ابی‌جمهور، عوالی الثالی، مقدمه.

۲. گرچه در متن مناظرات درباره فاضل هروی توضیحی داده نشده است، گمان می‌رود که مقصود از ابن فاضل، شیخ الاسلام احمد بن یحیی بن سعد‌الدین تفتازانی (نوه تفتازانی) باشد که مدت سی سال سمت قاضی القضاة هرات را بر عهده داشت.

۳. الکنی و الألقاب، ج ۱، ص ۲۳۸، چاپ جامعه مدرسین.

۴. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۶۳۵؛ ریحانة الأدب، ج ۷، ص ۳۳۱ و روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۵۷ - ۳۵۹.

۵. نک: إجازات البحار، ص ۴۷ و الذریعة، ج ۱، ص ۲۴۱. دیگر شاگردان وی عبارتند از: شیخ ربیعة بن جمعة العبری العبادی الجزائری و شیخ علی بن عبد‌العالی مشهور به محقق کرکی ثانی. این شاگردان از وی روایت نیز نقل کرده‌اند. نک: روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۳ - ۱۲۴.

می کرده است و به همین جهت با وجود فقاقت و تبحر در علم کلام، پیوسته مورد اعتراض عده‌ای از علما بوده است.^۱

صاحب *ریحانة الادب*، نیز او را از اکابر علمای امامیه قرن دهم دانسته و با القابی مانند عارف ربّانی، محقق مدقق، حکیم کامل، متکلم فاضل و محدث متبحر از وی یاد کرده و او را از معاصران محقق کرکی شمرده است.

سال وفات وی به درستی معلوم نیست، ولی به گواهی تاریخ بعضی از آثار وی به طور حتم بعد از ۹۰۴ ق. زنده بوده است. از محل وفات و مدفن وی اطلاعی در دست نیست، ولی از آنجایی که ایشان بیشتر عمر خود را در سفر گذرانده و آخرین سکونت وی مشهد رضوی بوده احتمال دارد در همان شهر از دنیا رفته و در همان جا هم دفن شده است. از ابن ابی‌جمهور آثار فقهی، کلامی و عرفانی به جا مانده، از آنهاست: ۱. *الأقطاب الفقهية و الوظائف الدينية على مذهب الإمامية*، ۲. *الأنوار المشهدية في شرح الرسالة البرمكية في فقه الصلاة اليومية*، ۳. *بداية النهاية في الحكمة الإشرافية*، ۴. *التحفة الحسينية في شرح الألفية*، ۵. *تحفة القاصدين في معرفة اصطلاح المحدثين*، ۶. *جمع الجمع*، ۷. *درر اللثالی*، ۸. *المعادية*، ۹. *عوالی اللثالی*، ۱۰. *المجلی في المنازل العرفانية و سيرها*، ۱۱. *المسالك الجامعية في شرح الألفية الشهدية*، ۱۲. *رسالة برمكية*، ۱۳. *المناظرات*، ۱۴. *رسالة زاد المسافرين في أصول الدين* (رسالة حاضر)، ۱۵. *رسالة معين الفكر*، ۱۶. *كشف البراهين*. با کمال تأسف بیشتر این آثار به صورت خطی در کتابخانه باقی مانده و این میراث عظیم در دسترس محققان قرار نگرفته است.^۸

۱. البته عالمانی چون قاضی نورالله شوشتری، خوانساری صاحب *روضات*، شیخ عباس قمی، میرزا حسین نوری، محدث نیشابوری، سید حسین قزوینی شارح *شرائع*؛ محقق کاظمی، نعمه‌الله جزایری و چند تن دیگر وی را ستوده‌اند و از او به عنوان متکلم بزرگ شیعی یاد کرده‌اند.

۲. رساله برمکیه یکی از رسائل کم برگ ابن ابی‌جمهور است که خود وی آن را با عنوان فوق شرح کرده است.

۳. گویا این اثر، شرح *لفیه* شهید اول است.

۴. این اثر نیز، شرح دیگری بر *الفیه* شهید اول است.

۵. نک: *ریحانة الادب*، ج ۷، ص ۳۳۲.

۶. شرح باب *حادی عشر* در کلام.

۷. این کتاب شرح *رسالة زاد المسافرين في أصول الدين* است. درباره آثارش نک: به *الذريعة*، جم. ذیل عناوین رساله‌ها و کتب ابن ابی‌جمهور که بیشتر آنها در جلدهای اول تا پنجم آمده است. *ریحانة الادب*، ج ۷، ص ۳۳۲

و مقدمه *رسالة زاد المسافرين* چاپ بیروت.

۸. نک: *ریحانة الادب*، ج ۷، ص ۳۳۱ و *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۲، ص ۶۳۶

این مسئله برای بنده روشن نیست که چرا محققان و پژوهشگران کلام، و فلسفه اسلامی از شرح زندگی و آثار ایشان غفلت کرده‌اند و تا جایی که این عالم بزرگ شیعی حتی در بین اهل فن نیز ناشناخته مانده است. و چنان در غربت قرار دارد که گویی تاریکی شب او را در زیر بال خود گرفته تا خود و آثارش اعیان نشود. از عرب‌ها انتظار احیای آثار پیشینیان نداریم، چون معمولاً حال و حوصله چنین کارهایی را ندارند^۱ ولی تعجب این کمترین، از ایرانیانی است که همیشه یک‌تاز عرصه تحقیق و تألیف بوده و هستند و آثار حکیمانی چون ابن سینا، شیخ اشراق، علامه طباطبائی و سید الأحرار آشتیانی و صدها عالم و حکیم دیگر را با تحقیقات گونه‌گون زنده کرده‌اند، ولی از تحقیق در زندگی و آثار ابن ابی‌جمهور غفلت کرده‌اند. لذا جا دارد اصحاب حکمت و اندیشه از این امر مهم غفلت نوزند و آثار ابن حکیم الهی را مثل آثار صدها حکیم و متکلم شیعی ایرانی و غیر ایرانی احیا و در دسترس اهل فضل و دانش قرار دهند و این حکیم بزرگ را که افتخار اسلام و قوم عرب است، از غربت نجات دهند. همان طور که به همت ایرانیان، شهرت حکمای ایران زمین تمام عالم را در نور دیده و حال آن که این حکیم عرب مسلمان در گمنامی مانده و از همه مهم‌تر آثار این مرد بزرگ، آن گونه که شایسته اوست، تحقیق و عرضه نشده است، و اگر هم کاری درباره این حکیم شده خیلی اندک و به هیچ وجه شایسته این بزرگ مرد نیست. طوری نشود که دیگران بیایند و حکیم احساسی را برای ما معرفی نمایند.^۲ گویا اصحاب میثاق امین

۱. البته هستند محققانی که از این نژادند و زحمات زیادی در این راه متحمل شده‌اند، ولی به طور کلی این ملت کمتر به چنین کارهایی تن داده‌اند.

۲. بنا به نقل سردبیر میثاق «در زمستان سال ۱۳۸۰ دوستانی از طرف اداره ارشاد تهران، خانم دکتر اشمیتکه از کشور آلمان را به همراه خود به قم آوردند و از حقیر خواستند که آثار شیخ شهید شهاب‌الدین سهروردی و احساسی را به ایشان معرفی نمایم و حقیر به اتفاق دوستان به همراه وی به کتاب فروشی‌های مربوطه، مراجعه و کتب سهروردی و شیخ فلاسفه اسلام ابن سینا را تهیه کردیم. رساله دکتری خانم اشمیتکه درباره آرای کلامی و فلسفی ابن ابی‌جمهور احساسی بود. البته با کمال تأسف هیچ یک از آثار ابن ابی‌جمهور را که به صورت چاپی متفق باشد نتوانستیم تهیه کنیم و به ایشان بدهیم و ایشان عصر همان روز راهی تهران شد، و چند روز بعد به همّت معاونت فرهنگی ارشاد وقت و سرکار خانم معبودی و دکتر محمدرضا بهشتی نکوداشت مختصری در تحسین ایشان برگزار نمودند و ایشان در آن جلسه در مورد چگونگی انتخاب ابن‌جمهور به عنوان رساله دکتری مطالبی گفتند.» هدف از نقل این خاطره این است که در دانشگاهی در آلمان درباره ایشان رساله دکتری نوشته می‌شود و در دنیای عرب و ایران طلاب و دانشجویان علوم انسانی و حتی بیشتر طلاب و دانشجویان فلسفه و کلام هم از آثار و احوال ابن حکیم الهی بی‌اطلاع هستند، این شایسته حوزه فلسفه و عرفان نیست.

(بنا به نقل سردبیر) به حسب وظیفه و به همان دلایل و یا بهتر بگویم به خاطر غربت این مرد بزرگ، تصمیم دارند در هر شماره در حدّ توان خود رساله‌ای از این مرد بزرگ را تحقیق و معرفی نماید. اما، دو نسخه از رسالهٔ *زاد المسافرین* در کتابخانهٔ بزرگ آیت‌الله مرعشی نجفی موجود است و متنی که در اینجا آمده با آن دو نسخه مقابله شده است و اختلاف نسخه‌ها خیلی جزئی است و قابل ذکر نیست با این حال در پانوشت به بعضی از اختلاف واژه‌ها اشاره شده است. و امام کتاب‌شناسان، آقا بزرگ تهرانی نیز در *الدریعه*^۱ به وجود چنین رساله‌ای اشاره کرده است. علاوه بر وی کسانی مثل صاحب *ریحانة الأدب*، و *روضات* و دیگران نیز وجود چنین رساله‌ای را تأیید کرده‌اند و لذا در انتساب آن به ابن اُبی‌جمهور تردیدی نیست.

ابن اُبی‌جمهور این رساله را در مشهد مقدس تصنیف کرده و در همان شهر هم شرحی بر این رساله نوشته است که به آن اشاره شد. همان طوری که در جای خود به آن اشاره شده یکی از اهداف میثاق امین، احیای تراث اسلامی (نسخ خطی و یا رسائل کمیاب) ترجیحاً نسخه‌های خطی، مناسب با سبک و سیاق فصلنامه از دو مذهب شیعه و سنی است. در پی جامه عمل پوشاندن به امر مهم در این شماره دو رسالهٔ کمیاب ولی در عین حال باارزش و از نظر محتوا محکم و استوار معرفی می‌شود. ما در این بخش از فصلنامه در حدّ توان خود با تحقیق و تعلیق و تصحیح و بعضاً با شرح مختصر به احیای رسائلی خواهیم پرداخت. رسالهٔ *زاد المسافرین* از جملهٔ این رسائلی است که یک دوره اصول دین را با دلایل استوار در عین اختصار، بیان کرده است. این رساله مثل بیشتر رسائل کم‌برگی که پیشینیان ما نوشته‌اند فاقد هر گونه فصل و بخش است، ولی متن رساله به گونه‌ای تدوین شده که شامل یک مقدمهٔ مختصر، بدنه و خاتمه است که در بدنهٔ اصلی کتاب اصول دین، یعنی توحید، نبوت، امامت، عدل و معاد مورد بحث و بررسی قرار گرفته و در خاتمه نیز، امر به معروف و نهی از منکر و شرایط آن آمده است که در ذیل، گزارش مختصر این پنج باب آمده است.

توحید. اُبی‌جمهور پس از مقدمه به چهار مسئلهٔ مهم دربارهٔ خداوند تعالی اشاره کرده و به اختصار از آنها گذشته است. اولین مسئله‌ای که نویسنده در این فصل آورده است شناخت خداوند است که وی آن را از واجبات مهم انسان مکلف دانسته و در آن به چگونگی وجوب شکر منعم و کیفیت حصول آن، به چینش مقدمات معلومی که حاصل آن تبیین مجهول است، اشاره و آن‌گاه صفات ثبوتی و سلبی خداوند را با استناد به آیات ذکر کرده است.

صفاتی مانند عالم، حی، مرید، ناهی، مدرک، قدیم، متکلم و صادق را از جمله صفات ثبوتی برشمرد و صفاتی مانند: مرکب، جسم، جوهر، عرض، محتاج، ممکن، شریک را دون شأن باری تعالی دانسته است و این گونه صفات را از جمله صفات سلبی قلمداد کرده و در پایان بیان داشته است که او صفتی زاید بر ذاتش ندارد.

عدل. در بخش دوم رساله از سه زاویه به مسئله عدل نگریسته و آن را بررسی کرده است. وی نخست ضمن عادل و حکیم خواندن خداوند و عدم صدور فعل قبیح از باری تعالی، افعال مکلفین را به دو دسته حسَن و قبیح تقسیم می‌کند و آن‌گاه افعال خداوند را که مشتمل بر اغراض و حکم است بیان می‌دارد و تکلیف انسان‌ها را با استناد به آیه شریفه ﴿و ما خلقت الجن و الإنس إلا ليعبدون﴾^۱ یادآور می‌شود و در ادامه، افعال قبايح و مدح و ذم را بیان می‌کند. وی در پایان به آلام صادر از خداوند و چگونگی آن اشاره نموده است.

نبوت. در این بخش چگونگی بعثت و عصمت و بری بودن انبیا از گناه، به اختصار آمده است. آن‌گاه صفات انبیا و معجزه آنان، که ابزاری است برای اثبات نبوت، مورد بحث و بررسی قرار گرفته و در پایان نبوت و صفات حضرت محمد(ص) را نسبت به مسائل قبل به تفصیل - البته با توجه به حجم رساله - بیان داشته است. عصمت انبیا از جمله مسائل اختلافی است، اما وی انبیا را منزله از هر نوع معاصی از اول عمر تا آخر آن می‌داند و عصمت را لطفی از جانب پروردگار عالم قلمداد می‌کند و صفات پسندیده، از جمله صفات لازمه هر نبی را که نتیجه کمال است، برمی‌شمرد. احساسی در پایان از معجزات حضرت رسول اکرم را یاد می‌کند و آنها را برای اثبات نبوت آن حضرت لازم و ضروری می‌داند.

امامت. بیشترین مباحث این رساله به مسئله امامت اختصاص داده شده است. وی ذیل ده عنوان، البته بی‌آنکه به عناوینی تصریح کند، مباحثی چون: اصل امامت، عصمت امام، امامت حضرت امیر(ع)، ائمه اثنا عشر، و برتری انبیا و امامان بر ملائک، برتری ائمه بر انبیا و عظمت حضرت صدیقه کبری را بیان کرده و پایان بخش این فصل را به مباحثی درباره حضرت حجت(عج) و غیبت و رجعت آن امام اختصاص داده است.

وی ابتدا نصب امام را لطفی از طرف خداوند دانسته که این موضوع هم، از جمله مباحث اختلافی در بین مسلمانان است، و در ادامه، عصمت را برای امام واجب و ضروری قلمداد کرده

است. آن‌گاه وارد بحث امامت حضرت امیر و ائمه اطهار - علیهم السلام - شده و با دلایلی به اثبات این موضوع پرداخته که در متن رساله آمده است.

معاد. در این بخش عمده نظرش، معاد جسمانی است که غالب متکلمان شیعه نیز بر همین باورند، و این مسئله مورد اختلاف حکما و متکلمان است که به طور مبسوط در جای خود بحث و بررسی شده است. وی پس از طرح و اثبات این مسئله، مختصری نیز درباره ثواب، عقاب و توبه بحث کرده، و در خاتمه نیز به اختصار به امر به معروف و شرایط آن پرداخته است.

در پایان ذکر این نکته ضروری است: اولاً، مسائل و نظریاتی که این متکلم بزرگ شیعی در این رساله طرح کرده مختصر است و نیازمند شرح و تفصیل؛ نگارنده ابتدا در نظر داشت که این رساله را با شرح و تفصیل و نقد بعضی از نظریات عرضه کند، ولی حجم مقاله از حد معمول آن خارج می‌شد، و در ثانی، خود احساسی این رساله را به تفصیل شرح و بسط داده است، گرچه هنوز به صورت خطی در بعضی از کتابخانه‌ها باقی است، که محققان می‌توانند به آن مراجعه نمایند. دیگر اینکه این رساله با تحقیق بزرگواری به نام احمد کنانی تحقیق و در بیروت به چاپ رسیده است.^۱ اما از آنجایی که زبان رساله عربی و علاوه بر آن، نسخه‌های چاپی آن نیز کم‌یاب، لذا تصمیم بر آن شد مقدمه‌ای به زبان فارسی که در آن، خلاصه‌ای از محتوای کتاب و زندگی احساسی و خود رساله معرفی شده باشد بر این رساله نوشته شود و در نتیجه فارسی زبانان هم بتوانند از آن استفاده کنند و از طرفی بنا بر این است که بخشی از صفحات فصلنامه به احیای آثار پیشینیان خطی و چاپی، ترجیحاً نسخه خطی و کمیاب اختصاص داده شود. لذا پس از تحقیق مختصر و نگارش مقدمه تصمیم گرفته شد که این رساله در پیش شماره فصلنامه چاپ و منتشر شود. و این پر واضح است که احیای این رساله از آن محقق بزرگوار (احمد کنانی) است و ما در واقع (با مختصر ویرایش و نگارش مقدمه‌ای) اقدام به تجدید چاپ آن کرده‌ایم.

۱. در اول مقاله مشخصات کامل کتاب آمده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله حقّ حمده، والصلاة على خير خلقه محمد وآله. وبعد، فهذه رسالة تشتمل على أقل ما يجب على المكلفين من العلم بأصول الدين، الذي هو واجب على جملة العاقلين، ليصيروا بذلك مؤمنين، فيصلوا إلى الثواب المقيم، وينجو من العذاب الأليم.

التوحيد^١

أقول: أوّل ما يجب اعتقاده على المكلف، أنّ معرفة الله تعالى واجبة لوجوب شكر المنعم عقلاً، وهو تعالى منعم فيجب شكره، فيجب معرفته عقلاً. ولا تحصل إلاّ بالفكر الذي هو ترتيب المقدمات المعلومة ليتوصل به إلى ما هو مجهول له، لا من جميع الوجوه، فيكون واجباً لوجوبها. ولا يكفي التقليد، لأنّ الله تعالى لمّ أهله في كتابه العزيز، فلا بدّ من موجد لهذه الممكنات واجب وجوده، لا يحتاج الممكن إلى موجد كلف؛ والممكن لا يصح أن يكون موجداً كافياً، لا احتياجه إلى غيره، فلا يكون موجد هذه الممكنات ممكناً، فيكون موجدها واجباً لعدم الوساطة، وهذه الممكنات حادثّة، لسبق لا وجودها على وجودها، وهو عبارة عن عمدتها. وكل مسبق بالعدم لا يكون قديماً، فيكون موجدها قادراً «مختلراً»^٢، لاستحالة كون أثر الموجب حادثاً، إلا مع كون المؤثر حادثاً للتلازم. وواجب الوجود لا يصح أن يكون حادثاً. وعالماً، لإحكامها وإتقانها الذي لا يحصل من الجاهل، وقدرته و علمه [عامان] لجميع المقدورات والمعلومات، لتساويها في صحة المقدورية والمعلومية، وتساوي نسبة ذاته إلى كلها. فلو اختصّ بالبعض «دون البعض»^٣ لزم الترجيح بلا مرجح. وحيثاً، لاستحالة اتصاف غير الحي بالقدرة والعلم. ومريداً، لترجيحه البعض بالإيجاد في بعض الأوقات مع تساوي قدرته بالنسبة إلى الكل، فلا بدّ

١. عناوين: التوحيد، النبوة، المعاد، العدل، الامامة و خاتمه، در اصل رساله نيامده ما أنها را اضافه کرده ایم و طبق قاعده باید در داخل کروشه گذاشته می شد، ولی اگر عناوین فرعی آن هم مفردات مثل «التوحيد» در داخل کروشه بیابند صورت صفحه را نازیبا می کند. از طرفی، جملاتی نیستند که حکم دخل و تصرف داشته باشند.

٢. ای: المقدمات.

٣. لیست في ب.

٤. الزيادة من ب.

من مرجح، هو علمه بالمصلحة المختصة بذلك الوقت، وذلك هو الإرادة. وكذاها، لأنه نهى عن بعض الأفعال، مثل قوله تعالى: ﴿لا تقربوا الزنا﴾^١، والنهي دليل الكراهة. ومدركاً، بمعنى العلم بالمدرّكات. وسميلاً بصيراً، بمعنى العلم بالمسموعات والمبصرات، لقوله تعالى: ﴿وهو يدرك الأبصار﴾^٢، وقوله: ﴿وهو السميع البصير﴾^٣. وقديماً أزلياً باقياً أبدياً سرمدياً، لاستحالة العدم عليه سابقاً ولاحقاً، وإلا لم يكن واجب الوجود، وهذا خلف. ومتكلماً، بمعنى إيجاد الحروف والأصوات في جسمٍ من الأجسام، لقوله تعالى: ﴿كلام الله موسى تكليماً﴾^٤، فهو حادث لقوله تعالى: ﴿ما يأتيهم من ذكر من ربهم محدث﴾^٥. وصادقاً، في جميع ما أخبر به، لأنّ الكذب قبيح ونقص، تعالى الله عنهما. ولا يصح أن يكون مركباً، لاحتياج المركب إلى أجزائه المغيرة له، فيكون ممكناً، هذا خلف. ولا جسماً ولا جوهرًا ولا عرضاً، وإلا لكان متحركاً أو ساكناً، فيكون حادثاً، هذا خلف. ولا في محل ولا في جهة، وإلا لاحتاج إليهما، فلا يُشار إليه بالحس، لأنّ كل مشرئ إليه بالحس فهو إما في جهة أو محل، وهذا خلف. ولا مثلثاً ولا متألماً، لاستحالة المزاج عليه، وإلا لكان جسمًا. ولا متحداً بغيره، لأنّه إن كان واجباً لزم تعدد الواجب، وإن كان ممكناً صار الممكن واجباً والواجب ممكناً، هذا خلف. ولا تحل الحوادث في ذاته، وإلا لكان منفصلاً عن غيره، ناقصاً قبل وجوده، تعالى الله عنهما. ولا تصح رؤيته بالبصر، لاستحالة الجهة عليه، ولقوله تعالى: ﴿لا تدركه الأبصار وهو يدرك الأبصار﴾^٦، وقوله في جواب موسى: ﴿لن تراني﴾^٧ الدالة على نفي التأييد بالوضع.

١. الإسراء، الآية ٣٢.

٢. الأنعام، الآية ١٠٣.

٣. الشورى، الآية ١١٠.

٤. النساء، الآية ١٦٤.

٥. الأنبياء، الآية ٢.

٦. الأنعام، الآية ١٠٣.

٧. الأعراف، الآية ١٤٣.

ولا شريك له في وجوب الوجود، لقوله تعالى: ﴿فاعلم أنه لا إله إلا الله﴾^١ وقوله تعالى: ﴿قل هو الله أحد﴾^٢، فهو واحد من جميع الجهات والاعتبارات. وليس له صفة زائدة على ذاته، فلا معاني له ولا أحوال، وإلا لافتقر إلى غيره، فلا يكون واجباً، وهذا خلف، بل صفاته عين ذاته خارجاً، زائدة عليها ذهنياً. ولا يحتاج إلى غيره مطلقاً، وإلا لم يكن واجب الوجود، بل كل ما عداه محتاج إليه، وهو تعالى مستغن عن كل ما عداه.

العدل

وهو تعالى عدل حكيم لا يفعل قبيحاً، ولا يخل بواجب، لاستحالة الجهل والحاجة إليه، وكل فاعل للقبيح فهو إما جاهل بقبحه، أو محتاج إليه، تعالى الله عنه. وبعض الأفعال حسن بالضرورة كرد الوديعة، والصدق النافع، وبعضها قبيح بالضرورة كالظلم والكذب الضار، وأفعالنا الحاصلة عند قصدنا ودواعينا نحن الفاعلون لها باختيارنا، لاستحالة أن يخلق الله تعالى فيها المعاصي ثم يعذبنا عليها، لأنه غاية الظلم، تعالى الله عنه. وأفعاله تعالى مشتملة على الأغراض والحكم، لقبح العبث، ولقوله تعالى: ﴿وما خلقت الجن والإنس إلا ليعبدون﴾^٣، وليس بضرر لقبحه بل نفع لا يعود إليه لغناؤه، وذلك هو الثواب، إذ غيره ليس بنفع حقيقة، ولا يصح إعطاؤه ابتداءً، لقبح تعظيم غير المستحق، فلا بد من موصل إليه هو التكليف، وهو الحمل من واجب الطاعة ابتداءً على فعل مشق لخلق الشهوات والميل إلى القبائح، فلا بد من الزاجر لاستحالة الإغراء بالقبيح عليه تعالى، ولا يكفي العلم بالذم والمدح، لأن فاعل القبيح «قد يستسهلها»^٤ عند قضاء وطره ولحسنه^٥ لكونه تعريضاً إلى النفع الدائم، فلا بد من اللطف المقرب إلى فعل الطاعة، المبعد عن المعصية ليتم الغرض، ولا يبلغ الإلجاء وإلا لنا في «التكليف»^٦. ويجب فعل عوض الآلام الصادرة عنه، وإلا لزم الظلم، ولا بد فيها من اللطف وزيادة العوض على الألم إلى حد الرضا، وإلا لكان عبثاً.

١. محمد، الآية ١٩.

٢. التوحيد، الآية ١.

٣. الذاريات، الآية ٥٦.

٤. في نسخة. ب «يستسهلها».

٥. في ب: وحسنة.

٦. في أ: التكليف.

النبوة

ويجب بعثة الأنبياء في الحكمة، ليوصلوا التكليف إلى الخلق، فيحصل لهم الكمال المؤدي إلى ثواب الآخرة، ولينتفي بهم معارضته الشك والوهم في الاعتقادات، فيتم الجزم ولينتظم بهم قانون المعاش المضطر إليه في اجتماع الخلق له، المؤدي إلى التنازع المفضي إلى الفساد، لإتيانهم بالقوانين الشرعية فترجع الناس إليها فيتم الغرض.

ولا بد من عصمتهم من أول العمر إلى آخره من المعاصي عمداً وسهواً، ليتم انقياد الخلق لهم ويحصل تعظيمهم في القلوب. والعصمة لطف يخلقه الله فيهم يمتنعون بسببه عن ترك الطاعات وفعل المعاصي، غير البالغ حد سلب القدرة.

ويجب كونهم أفضل الخلق لقبح تقديم المفضول على الفاضل عقلاً. وتزهرهم عن جميع المنفردات الخارجة كالدناءة في الآباء والعهر في الأمهات، أو الداخلة أماً في الخلق، فكالجذام والبرص والصمم والبكم، والمخلوق، فكالحقد والحسد والبخل، والصنائع الرذيلة كالحجامة والزبالة والحياكة، لما في ذلك كله من النقص الموجب للتنفير عنهم المقصود خلافه.

ولا بد من اتصافهم بصفات الكمال، من كمال العقل والذكاء والفتنة، وقوة الرأي والكرم والشجاعة والزهد وغير ذلك من لأوصاف الحميدة، والأخلاق المرضية، ويجب كونهم في ذلك أكمل من كل أحد من أهل زمانهم، ليتم لهم التعظيم والتوقير من كل الخلق فيكمل الغرض من بعثتهم.

وطريق معرفتهم ظهور المعجزات على أيديهم، وهي: أمور خارقة للعادة مطابقة للدعوى مقرونة بالتحدي يتعذر على جميع الخلق الإتيان بمثلها.

ونبي زماننا هذا محمد (ص) لأذنه ادعى النبوة بالضرورة، وأتى بالمعجزات المنقولة عنه بالتواتر، كانشقاق القمر، ونبوع الماء، وإشباع الخلق الكثير من الطعام القليل، وكلام الذراع والحيوانات الصامتة، وغير ذلك مما لا يحصى، فيكون صادقاً، لأن المعجزة فعله الله تعالى لغرض تصديقه، ومحال أن يصدق الله الكذاب.

ويجب كونه متصفاً بجميع الصفات الكمالية لثبوت نبوته، بل هو أفضل الخلق وخاتم النبيين فلا نبي بعده، لقوله - عليه السلام: «أنا سيّد ولد آدم»، ولقوله تعالى: «وخاتم النبيين»^٢، فشريعتنا ناسخة لجميع الشرائع المتقدمة، باقية ببقاء التكليف.

١. صحيح مسلم، ج ٤، ص ١٧٨٢ و مسند أحمد، ج ١، ص ٥، ص ٢٨١ و ٢٩٥.

٢. الأحزاب، الآية ٤٠.

الإمامة

ولابد من نصب خليفة بعده، إمام واجب الطاعة، لأنه لطف للمكلفين، لأنهم معه إلى الصلاح أقرب من الفساد أبعد، وكل لطف واجب، فلا بد من نصبه. وهو: شخص واحد له الرئاسة العامة على جميع الخلق في أمور الدين والدنيا، نائباً عن النبي(ص).
ويجب كونه معصوماً كالنبي، لاحتياج الخلق إليه في تعريف الأحكام الشرعية، فلا بد أن يكون حافظاً لها، فلا بد من عصمته، لتؤمن الزيادة والنقصان، ولوجوب تعظيمه واتباعه وذلك لا يتم بدون العصمة. ولا بد أن يكون أفضل من رعيته، للعلة السابقة في اللبّي وخصوصاً عليه، إمّا من النبي أو من إمام سابق أو من الله، بإظهار المعجزة على يده عقيب دعواه الإمامة، لأنّ العصمة من الأوصاف الخفية، فلا يعرف المتصف بها بدون ذلك.

والإمام الحق بعد نبينا محمد(ص) بلا فصل علي بن أبي طالب(ع)، لثبوت عصمته ووقوع النص عليه من النبي، المنقول نقلاً متواتراً مثل قوله(ص): «سأموا عليّ يا ميرة المؤمنين»، «أنت الخليفة من بعدي وأنت ولي كل مؤمن ومؤمنة بعدي»^٢ وإلى غير ذلك، والمؤاخاة، والمنزلة، والمباهلة، وآية المائدة، ووجوب المودة بآية الشورى، وثبوت العصمة بآية التطهير، وسدّ الأبواب غير بابيه،^٣ وثبوت علمه لشدة حرصه و كثرة ملازمته للرسول،^٤ مع قوّة ذكائه وانتساب الفضلاء إليه، وجميع العلوم وقضاياه العجيبة «كالقيّد والارغفة والخنثى»^٥، وغيرها، وإخباره بذلك

١. تاريخ دمشق لابن عساكر (ترجمة الإمام علي بن أبي طالب)، ج ٢، ص ٢٦٠ والكافي للكليني: كتاب الحجّة، باب الإشارة و النص على أمير المؤمنين، ج ١، ص ٢٩٢، ح ١.

٢. نفس المصدر، وبهذا المضمون جاءت الأخبار الكثيرة. والمصادر العامة والخاصة أفردت أبواباً لذلك. راجع: مسند أحمد، ج ٥، ص ٣٤٧؛ مستدرک الصحيحين، ج ٣، ص ١١٠؛ مناقب ابن المغازلي، ص ٣٤؛ حلية الأولياء، ج ٦، ص ٣٤٧ و فضائل الصحابة، ج ٢، ص ٥٨٤.

٣. و عليك بمراجعة المصادر المدونة الكثيرة، أدناه للوقوف على بعضها: كتر العمال، ج ١١، ص ٦١٨ - ٦٢٥؛ مستدرک الحاكم، ج ٣، ص ١٢٤؛ شرح ابن أبي الحديد، ج ٩، ص ١٧٠ و ج ٢، ص ٢٤٧؛ تاريخ بغداد، ج ٣، ص ١٩٢ و ج ٧، ص ٤٢١ و ج ١١، ص ٨٩؛ سير أعلام النبلاء، ج ٨، ص ٢٠٥؛ فضائل الصحابة، ج ٢، ص ٥٦٤؛ صحيح مسلم، ج ٧، ص ١٢١؛ صحيح البخاري، ج ٥، ص ١٩؛ سنن الترمذي، ج ٥، ص ٩٤١؛ مسند أحمد، ج ١، ص ١٧٤؛ مناقب ابن المغازلي، ص ٢٨؛ مناقب الخوارزمي، ص ١٣٣؛ فضائل الصحابة، ج ٢، ص ٥٦٤؛ خصائص النسائي، ص ١١٣ و لسان الميزان، ج ٢، ص ١٦٦.

٤. حلية الأولياء، ج ١، ص ٦٧.

٥. و للوقوف على بعض هذه القضايا راجع: من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٢٩، ح ٥٧٠٦ و الكافي، ج ٧، باب ٥١.

عن نفسه، وقول النبي (ص) في حقه: «أفضاكم علي»^١ ورجوع الصحابة في أكثر وقائعهم إليه، وكرمه، وشجاعته، وأيده وقوته، وحسن تدييره، وكثر جهاده، وشرف أخلاقه، وزهده، وكثرة عبادته، وشرف نسبه وقرابته، ومحبة الله تعالى ورسوله له، وظهور الكرامات على يده كدرك الشمس، وقلع الصخرة، وقلع باب خيبر، وكلام الثعبان، وسلام الحيتان، والإخبار بالمغيبات، واستجابة الدعوات، وغير ذلك، دلائل أفضليته على غيره من الأصحاب، والأنساب، فيجب له الإمامة لقبح تقديم المفضول على الفاضل.

والإمامة بعده لولده الحسن الزكي، وبعده لأخيه الحسين الشهيد، وبعده لولده علي زين العابدين، وبعده لولده محمد الباقر، وبعده لولده جعفر الصادق، وبعده لولده موسى الكاظم، وبعده لولده علي الرضا، وبعده لولده محمد الجواد، وبعده لولده علي الهادي، وبعده لولده الحسن العسكري، وبعده لولده الخلف الحجّة القائم المنتظر المهدي - صلوات الله عليهم - لنص النبي (ص) في قوله المنقول بالتواتر: «ولدي هذا يعني الحسين - عليه السلام - إمام بن إمام أبو أئمة تسعة تاسعهم قائمهم»^٢، ولنص كل سابق منه على لاحقه، نقله الإمامية متواتراً ولحصول الفضائل فيهم الموجبة لهم التقديم على أهل زمانهم. وظهور المعجزات على أيديهم بعد دعوى الإمامة، لاختلاف الإمامية فيها، فيجب اعتقاد إمامتهم وعصمتهم وأفضليتهم.

واعتماد أن الأنبياء والأولياء أفضل من الملائكة،^٣ لكون عبادتهم أشق، وأن نبينا أفضل الخلق وأكمل العالمين، لما قدّم، وأنّ عيلاً كذلك، لمساواته له بأية المباهلة، وكذلك الحسنان بعد أبيهما، لحديث: «أنهم سيّد شباب أهل الجنة»^٤. وباقي الأئمة أفضل من سائرهم إلاّ أولي العزم، وعلي أفضل الأئمة لما ذكرناه، وبعده الحسنان كذلك، وباقي التسعة في مرتبة واحدة.

١. العديري، ج ٣، ص ٩٦.

٢. المصادر في ذلك كثيرة جداً، راجع: تاريخ دمشق، ج ٣، ص ٥٠ و الدر المنثور، ج ١، ص ٢٨٨.

٣. الخبر بهذه الألفاظ التي نقلها المصنف لم أجدها في المجامع الحديثية. نعم، نقل الحر العاملي في إنبات الهداية (ج ١، ص ٥٠٦) قريباً من ذلك: «عن سلمان الفارسي قال: دخلت على النبي (ص) فإذا الحسين بن علي على فخذه و هو يقبل عينيّه و يلثم فاه و يقول: أنت سيّد بن سيّد، أنت إمام بن إمام، أبو الأئمة، أنت حجّة بن حجّة، أبو حجج تسعة من صلبك تاسعهم قائمهم.»

٤. اتفقت الإمامية على أن أنبياء الله تعالى و رسله من البشر أفضل من الملائكة و وافقهم على ذلك أصحاب الحديث، واجتمعت المعتزلة على خلاف ذلك. قال المفيد: وإجماعهم على خلاف القطع بفضل الأنبياء على الملائكة. أوائل المقالات، ص ٥٠.

٥. مناقب الخوارزمي، ص ٢٩٤، ح ٢٨٣.

ويجب تعظيم فاطمة - عليها السلام - و محبتها لدخولها في أولي القربى، واعتقاد عصمتها لدخولها في آية التطهير.

واعتقاد أن الثاني عشر موجود من زمان أبيه العسكري إلى آخر زمان التكليف^١، لكنه غائب عن أبصار الخلق، وليست غيبته من الله ولا منه بل للخوف على نفسه من كثرة الأعداء وقلة الناصر، أو لمصلحة استأثر الله بعلمها، وطول عمره ليس بمستبعد، لوقع مثله وأكثر باضعاف، كغيره من السعداء والأشقياء.

ولابد من ظهوره بعد الغيبة، لقول النبي(ص): «لو لم يبق من الدنيا إلا ساعة واحدة لمّا وُلَّ اللهُ تعالى تلك الساعة حتى يخرج رجل من ذريتي اسمه كأسمي وكنيته ككنيتي، «فيماً»^٢ الأرض «عدلاً قسطاً»^٣ كما ملأت ظلماً وجوراً»^٤.

ولابد من رجعة أشخاص من الأموات إلى الدنيا في أيام ظهوره، من أوليائه لنصرته والابتهاج بدولته، ومن أعدائه لينالوا من العذاب أو التنكيل ما يستحقونه، للأخبار الواردة، وإجماع الإمامية عليه^٥.

المعاد

وبعث الأبدان والأعراض إليها كما كانت في الدنيا، حتى واقع، وهو المعاد البدني، فلا بد من اعتقاد حصوله لأخبار لنبي الصادق به، ودلالة القرآن عليه في قوله تعالى: «وضرب لنا مثلاً ونسى خلقه قال من يحيى العظام وهي رميم، قل يحييها الذي أنشأها أول مرة وهو بكل خلق عليم»^٦، وغيرها من الآيات.

وكذا يجب اعتقاد صحة جميع ما أخبر به النبي(ص) ووقوعه من أحوال القيامة، كبعث الأجساد وحشرهم عراة حفاة إلى عرصة القيامة، وعبورهم على الصراط، ونصب الميزان للعدل في

١. أنظر: الكافي للكلييني، كتاب الحجّة، باب الإشارة والنص على صاحب الدار، ج ١، ص ٣٢٨.

٢. في ب: يماً.

٣. في ب: «قسماً وعدلاً».

٤. أنظر: سنن أبي داود، ج ٤، ص ١٠٦، ح ٤٢٨٢؛ سنن الترمذى، ج ٤، ص ٥٠٥؛ الغيبة للشيخ الطوسي، ص ١٨٠ و ١٤٠ و كفاية الأثر، ص ٢٧٣.

٥. قال المفيد في أوائل مقالاته: «اتفقت الإمامية على وجوب رجعة كثير من الأموات إلى الدنيا قبل يوم القيامة، و إن كان بينهم في معنى الرجعة اختلاف».

٦. يس، الآية ٧٨.

الجزاء، والحساب على الأعمال، وعذاب القبر، وتطائر الكتب، وأحوال الجنة و لذاتها الدائمة، وأحوال النار وعقابها الأليم، لأنّ جميع ذلك ممكن، أخبر به النبي الصادق فيكون حقاً. والثواب: هو النفع الدائم^١ المستحق المقارن للتعظيم، ويستحقه المكلف بالإيمان الذي هو اعتقاد هذه المعارف عن الأدلة، وتصديق الرسول في جميع ما أخبر به، مما علم أنّه أخبر به ضرورة، ويكمل الثواب للمكلف بفعل الواجب لوجوبه، والمندوب كذلك، وترك القبيح لقبه وفعل ضده الواجب لتركه.

والعقاب: هو الضرر المستحق المقارن للاستحقاق، ومستحقه المكلف دائماً بالكفر، وهو إنكار شيء من هذه المعارف أو الجهل بشيء منها أو شيء من أدلتها، «أو إنكار شيء مما علم بالضرورة إتيان النبي به»^٢، ومنقطعاً «بالفسق»^٣ وهو الخروج عن طاعة الله تعالى، بترك واجب أو فعل قبيح.

وتجب التوبة، وهي: الندم على فعل المعصية وترك الطاعة^٤ مع العزم على ترك المعاودة جرماً. ودليل وجوبها: دفعها للضرر المعلوم أو المظنون، وللأمر بها في قوله تعالى: ﴿يا أيها الذين آمنوا توبوا إلى الله^٥ والأمر للوجوب.

وهي: إمّا عن حقّ الله محض، وإمّا عن فعل محرم، فيكفي الندم والعزم، أو عن ترك واجب لا يقضي فيكفيان^٦ أيضاً، أو لا وقت له «كالزكاة»^٧ أو ذو وقت يجب قضاؤه، فلا بدّ معهما من الإتيان به، أو حقّ آدمي يضلّ في دين، فلا بدّ من الإرشاد والإعلام بالخطأ، أو اغتياب قد وصل، فلا بدّ من الاعتذار إليه، أو لم يصل فيكفيان، أو أخذ «هالاً» أو نفساً^٨ فلا بدّ من التسليم إليه أو إلى الوارث مع القدرة، أو العزم على ذلك مع العجز.

١. ليس في ب.

٢. ليس في ب.

٣. في أ: بالضيق. وما أثبتناه من ب، وهو الأنسب للعبارة بدليل تفسيره بالخروج عن الطاعة.

٤. وهي في اللغة: رجوع عن المعصية، والظاهر أنّ العزم على ترك المعاودة، شرط لها. انظر: القاموس المحيط، ج ١،

ص ١٦١؛ تاج العروس، ج ١، ص ١٦١ و أيضاً أوائل المقالات، ص ٨٥.

٥. التحريم، الآية ٨.

٦. أي: الندم و العزم.

٧. ليس في ب.

٨. في ب: مالا و نفساً.

خاتمة

ويجب الأمر بالمعروف: وهو الحمل على فعله على جهة الاستعلاء، والنهي عن المنكر، وهو الحمل على الترك كذلك، والمعروف: وهو الفعل الحسن الذي له وصف زائد على حسنه، والمنكر: هو القبيح.

ولا بدّ فيها من علم الأمر والنهي بهما، وجواز التأثير، وعدم أمانة الإقلاع، وعدم حصول المفسدة بهما. ويجبان بالقلب، فإن كفى وإلاّ انتقل إلى اللسان، فإن كفى وإلاّ إلى اليد، ومع العجز عن اليد يقتصر على اللسان، ومع العجز عنه يقتصر على القلب.

هذا آخر الرسالة، والحمد لله ربّ العالمين، وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين.^١



١. تمام پانوشته‌های این رساله از چاپ بیروت نقل شده است.

